

گفت‌وگو با جی. کی. رولینگ خالق هری پوتر

جادوی هری پوتر در سرزمین رویایی کودکان



هری پوتر شخصیت افسانه‌یی امروز کودکان در نیمی از جهان است، شخصیتی که در آستانه هزاره سوم روی کاغذ چروک شده رستورانی در گوشه محله‌یی از ادینبراو اسکاتلند خلق شد و پا به سرزمین رویای کودکانه نهاد و با خود هزاران افسانه و خیال جادوزده را به باور بی‌مرز خوانندگاناش کشالند.

جی. کی. رولینگ خالق هری پوتر خانم معلم جوانی است که با دخترک شیرخوار خود تا پیش از جادوی هری پوتر در آپارتمان‌های کوچک سازمانی در ادینبراو زندگی می‌کرد و با فروش میلیونوی کتاب‌هایش یکی از همین شب‌ها هری پوتر دست خالق خود را گرفت و به سرزمین میلیاردرها برد. در گفت‌وگویی که می‌خوانید، رولینگ از تولد هری پوتر و قهرمان‌های داستان‌هایش نظیر Quidditch در هتل کوچکی در منهستر می‌گوید.

اگر کسی از من راه خوشبخت شدن را بپرسد، می‌گویم قدم اول یافتن کاری است که از همه چیز در دنیا بیشتر دوست دارید و قدم دوم یافتن فردی که کمکتان کند تا آن کار را انجام دهید، من خودم را خیلی خوش شانس می‌دانم که توانستم در نوشتن به خودم تکیه کنم. آیا در آینده برای بزرگسالان هم کتاب خواهید نوشت؟

نویسنده‌ی را در چه سنی شروع کردید و اولین کتاب شما چه نام داشت؟
اولین داستان کامل خود را در شش سالگی نوشتم، در مورد یک خرگوش به نام زبیت که خیلی هم تخیلی بود. از آن موقع به بند نوشتن را ادامه دادم. چرا نویسنده‌ی را انتخاب کردید؟

آیا از وقتی که جوان‌تر بودید می‌خواستید نویسنده شوید؟
بله، از زمانی که به خاطر دارم می‌خواستم نویسنده بشوم. ادبیات انگلیسی همیشه موضوع مورد علاقه من در مدرسه بود، ولی هیچ‌کس نمی‌دانست چرا من تحصیلاتم را در زبان فرانسه ادامه دادم.



پروفسور Snape و Gilderoy Lockhart شخصیت‌های افراطی برگرفته از دو آدمی هستند که من می‌شناسم شان ولی در داستان بسیار تغییر کرده‌اند. «هرمیون» Hermion کمی شبیه به یازده‌سالگی خودم است، البته باهوش‌تر از من.

آیا داستان‌ها را بر مبنای زندگی خودت می‌نویسی یا افرادی که می‌شناسی؟

هیچ چیز کتاب‌های هری را آگاهانه و براساس زندگی خود ننوشتم، اما این بدان معنا نیست که احساسات من در کتاب رخنه نکرده باشد. وقتی فصل دوازدهم از کتاب اول Erised Mirror را مجدداً خواندم، دیدم که احساسات هری مشابه احساسات من در مرگ مادرم است ولی زمانی که می‌نوشتم متوجه این موضوع نشده بودم.

ایده Quidditch از کجا آمد؟

من Quidditch را وقتی یک شب در هتل کوچکی در منچستر بودم خلق کردم. من یک ورزش جادویی می‌خواستم و همیشه می‌خواستم یک بازی را ببینم که در آن واحد بیش از یک توپ داشته باشد این فکر مرا به خنده انداخت. ورزش Muggle شبیه به بسکتبال است که من بیشترین لذت را از دیدن آن می‌برم. برای من خیلی جالب بود که قوانین یک بازی را بسازم.

شما با دست می‌نویسید یا با کامپیوتر؟

من هنوز با دست می‌نویسم. معمولاً برای اولین نوشته‌هایم از قلم و کاغذ استفاده می‌کنم و زمانی که نوشته‌هایم را در کامپیوتر تایپ می‌کنم اولین ویرایش را انجام می‌دهم. بدون هیچ دلیل مشخصی هم قلم مشکلی را به قلم آبی ترجیح می‌دهم و همیشه هم از



و نوول اول من (که هیچ‌گاه در صدد چاپ آن بر نیامدم) رای بزرگسالان بود و ممکن است که باز هم بنویسم. لی واقعاً من هیچ وقت موقع نوشتن خواننده خاصی را مدف قرار نمی‌دهم. یعنی اول ایده می‌آید و واقعاً اختیار دست آن ایده است که مرا به دنبال خود می‌کشاند.

چه مدت زمان برای نوشتن یک کتاب نیاز دارید؟

آخرین کتاب من (سومین کتاب از سری هری پوتر) یک سال طول کشید. که برای من خیلی سریع بود. اگر همان طوری که برنامه‌ریزی کردم کتاب چهارم هری پوتر در تابستان به پایان برسد این سریع‌ترین کار من خواهد بود که حدوداً ۸ ماه خواهد شد.

ایده داستان‌های هری پوتر از کجا آمد؟

من نمی‌دانم که ایده‌ها از کجا می‌آیند و امیدوارم که هیچ‌وقت هم نفهمم. چون هیچ‌جان آن برای من از بین می‌رود. من فقط یک چین کوچک در سطح مغزم دارم که مرا به فکر کردن راجع به زنجیره‌یی از صحنه‌های نامرئی وامی‌دارد.

اسامی قهرمان‌های کتاب را چگونه پیدا می‌کنی؟

بعضی از اسامی کتاب هری را خودم ابداع کردم، ولی من اسامی عجیب را هم جمع‌آوری می‌کنم. این اسامی را از قدیس‌های بدوی، نقشه‌ها، فرهنگ لغات، گیاهان، یادبودهای جنگی و افرادی که بهشان برمی‌خورم پیدا می‌کنم.

آیا شخصیت‌های کتاب شما از کسانی هستند که می‌شناسید؟

بعضی از آن‌ها، ولی خیلی دقت می‌کنم که راجع به آن‌ها چه می‌گویم. معمولاً افراد واقعی الهام‌بخش این شخصیت‌ها هستند، اما همان‌ها وقتی وارد افکار تان می‌شوند به شخصیتی کاملاً متفاوت بدل می‌گردند.

کاغذ مخصوصی که دلخواهم است استفاده می‌کنم. اما وقتی دفترچه یادداشت همراهم نباشد روی هر چیزی که دم دستم باشد می‌نویسم مثلاً یک وقتی مجبور شدم چیزی را روی پاکت مخصوص مسافران هواپیما بنویسم، البته پاکت خالی بود.

از مطالعه چه کتاب‌هایی لذت می‌بری؟

نویسنده محبوب من جین آستن Jane Austen است تمام کتاب‌های او را بارها و بارها خوانده‌ام. از نویسندگانی هم که در قید حیات هستند رادی دیل Raddy Dyle را بیشتر از همه دوست دارم، به نظر من او یک نابغه است.

در کودکی چه کتاب‌هایی خواندید، آیا آن‌ها در نوشته‌هایتان تأثیری داشته‌اند؟

خیلی سخته که بگویند چه چیزی روی شما تأثیر داشته. تمام چیزهایی که می‌بینید، تجربه می‌کنید، می‌خوانید یا می‌شنوید، ایده‌های شما را تغذیه می‌کنند و رشد می‌دهند، اگر چه سه تا از کتاب‌هایی که در بچه‌گی خواندم جای محفوظی در حافظه من دارند، یکی اسب کوچک سفید نوشته الیزابت گود که محبوب‌ترین کتاب کودکی‌ام بود، دومی آدم و موش نوشته پل گالیکو Paul Gallico و سومی Grumble نوشته کلمنت فرود Clement Freud سرگرم‌کننده‌ترین کتاب‌هایی بودند که تا به حال خوانده‌ام. گریمل پسر بچه‌یی است با شخصیت افسانه‌یی، من واقعاً دوست دارم که فیلم گریمل را ببینم. تا جایی که می‌دانم دو کتاب آخر دیگر تجدید چاپ نمی‌شوند، اگر ناشری آن را خوانده از او خواهش می‌کنم خاک آن‌ها را بتکاند و دوباره چاپش کند تا افراد دیگر هم بتوانند آن‌ها را بخوانند. □

افراد واقعی الهام‌بخش

شخصیت‌های

داستان‌هایم هستند

اما وقتی وارد

افکارم می‌شوند

به شخصیتی کاملاً متفاوت

بدل می‌گردند

هیچ وقت موقع نوشتن

خواننده خاصی را

در نظر ندارم،

ایده می‌آید

و مرا به دنبال خود

می‌کشاند